

## سارا بهرام زاده (سپهر)

با همین مدار صفر  
تخت خالی اندامت رامی چرخم  
سفر می شوم به کشیدن ات  
با همین التهاب  
که تنم رابه شب می کشم  
سیگار لبانت رابه خاطره ی آتش  
مدارت در مدارم می چرخد  
از صفحه مانیتور  
چشم هایت به اشک گونه هام شلیک...  
گلوه هر روز که می گذرد و سایه ی دست هات

بر پیشانی ام تنه است  
شیارهای تنم را از لب هایت  
زلزله ای ۳۶۵ ریشتری از زیرم می جوشد  
در لفاف جنون ام می خواهم  
نیستی!

میان راه های پر خم و پیچ که از زنانگی ام می گذرد  
به فوران آتشفشان های اندام تو می رسد  
تو که از رعد چشم هات  
تنهایی ام رامی شکافی  
تنت را  
از زنانگی ام می گذرد  
هجر به هجر  
راه های تنت

سنگ به سنگ  
بر اندامم می چینم  
با اندام سنگی ات  
مرا  
به حفره هایم  
فروکن!  
پس من چرا داغ ثانیه های اندامت را که از تنم گریخته خیس ام  
عاشق رافرقی نمی کنی حوالی دور طوفان باشد یا زلزله یا آتشفشان...  
سنگ های تنت را بر هم می چینم بر اندامم  
با اندام سنگی ات  
مرا به حفره هایم فروکن  
این زلزله هایی که هوای درونم رامی چرخد  
با همین مدار صفر  
تتم رافرومی برد!...